

✓ با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور

فرهاد هستم از بهبهان

✗ ابیاتی از مثنوی در قالب تجربیات که بسیار آموزنده و بیدار کننده هستند به اشتراک می گذارم.

دزدکی از مارگیری مار بُرد
ز ابلهی آن را غنیمت می شمرد

وا رهید آن مارگیر از زخم مار
مار کُشت آن دزد او را زار زار

مارگیرش دید پس بشناختش
گفت از جان مار من پرداختش

در دعا می خواستی جانم ازو
کَش بیابم مار بستانم ازو

شکر حق را کان دعا مردود شد
من زیان پنداشتم آن سود شد

بس دعاها کان زیانست و هلاک
وز کرم می نشنود یزدان پاک

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵

🌟 در این داستان بسیار زیبا مولانا هم هویت شدگی های ما را به مار تشبیه کرده و میگوید آن چیزی که برای ما بسیار با ارزش هست و به آن چسبیده ایم ممکن است یک باور باشد یک انسان باشد یک شیء باشد یا زیبایی یا سلامتی یا خانواده یا.... هر چیز از بین رفتنی که برای ما مهم باشد این ماری هست که اگر به هر کدام بچسبیم عاقبت ما را نیش می زند و از بین می رود. 🌟

✕ در این داستان هم میگوید شخصی یک مار که منظور هم هویت شدگی است را خیلی دوست می داشت دزدکی از راه رسید و آن را دزدید.

آن شخص بسیار ناراحت شد و غمگین دنبال دزد گشت.
روزی آن دزد را پیدا کرد و دید که آن مار دزد را کشته است و با خود گفت که من از خدا میخواستم که دزد را پیدا کنم و مارم را از او پس بگیرم.
خدا رو شکر که که این دعا مستجاب نشد و گرنه الان جای دزد من مرده بودم ✕.

○ بسیار دعاها و خواسته ها هست که به زیان ماست و اگر مستجاب شوند باعث نابودی ما میشود و خدا از روی کرم و بخشش آن را نمی شنود ○.

● نتیجه این داستان بسیار زیبا این است که اگر زندگی چیزی از ما گرفت که برای ما بسیار با ارزش هست و با خود بگوییم، اگر این نباشد من میمیرم، یادمان باشد مانند این شخص که مارش را دزد برد اگر خدا مارش را پس داده بود به جای دزد مرده بود.
هر هم هویت شدگی یک مار است که با چسبیدن به آن نیش می زند و ما را از بین می برد.
این نیش دائماً به ما یادآوری می کند که با چیزهای از بین رفتنی و آفل هم هویت نشو و نجسب و گرنه از بین خواهی رفت.
باید دائماً ناظر فکر و اعمالمان باشیم و اگر خواستیم به چیزی بچسبیم یا از کسی هویت بگیریم به خودمان یادآوری کنیم که مار هست و نیشش ●.

هر چه از تو یاوه گردد از قضا
تو یقین دان که خریدت از بلا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۶۰

✨ هر چیزی که باهات هم هویت شده ایم اگر خدا و زندگی به هر دلیلی از ما گرفت مولانا میگوید یقین بدان که از بالای بزرگتری نجات پیدا کردی ✨.

تا بدانی که زیان جسم و مال
سود جان باشد رهاند از وِبال

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت جان بَری

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه شکرانه ده ای کامیار

چون حَقّت داد آن ریاضت شُکر کن
تو نکردی او کشیدت زِ اَمَر کُن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۵

این را بدان که اگر به جسم و مال تو که با آن هم هویت هستی زبانی رسید این زیان از طرف زندگی ست 
تا جان اصلی تو را از رنج من ذهنی رها کند.

پس صمیمانه و با تسلیم و فضا گشایی طالب ریاضت باش و صبر کن و با درد هشیارانه جسم خود را به خدمت
زندگی بگمار تا جان سالم از من ذهنی به در بیری.

ای مرد کامروا اگر ناخواسته رنجی به تو روی آورد، در برابر آن سر تعظیم فرود آور یعنی تسلیم شو و خدا را شکر
کن که این رنج آمد و برای بیداری من است و باید شناسایی کنم و یاد بگیرم.

اگر آن رنج را خداوند به تو عطا کرده است شُکر کن زیرا که تو کاری نکرده ای خداوند با فرمان باش پس می
شود تو را به ریاضت واداشته که تو یاد بگیری و بیدار شوی .

✓ و در آخر نکته طَلائی و کلیدی رو میگم که اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمیوفتن اتفاقات
برای بیدار کردن ما از خواب ذهن میوفتن ✓.